

آسیب شناسی موسیقی

یکی از موضوعاتی که در جهان امروز به ویژه در کشور های در حال توسعه و جهان سوم بازار داغی دارد مسایل پیرامون آسیب شناسی چیزهایی مختلفی است که از بخت بد آسیب دیده اند و در جایی مثل قبرستان ماشین ها اما به صورت کاملا معنوی نگهداری می شوند .

در برخی جوامع این آسیب ها به قدری رایج شده اند که دیگر موارد آسیب دیده در جایی خاص نگهداری نمی شوند و اصلا آسیب جزئی از زندگی روزمره گشته و هر روز تکرار می شود و حتی آسیب ها با هم مسابقه هم می دهند هر چه می توانند در همه امور اجتماعی و غیر اجتماعی خود را بروز می دهند. در اینجا دیگر واژه آسیب شناسی برای مطالعه آن امور مناسب نیست و باید از واژه ای مثل سالم یابی و یا کمک های اولیه اجتماعی استفاده کرد، چرا که آسیب ها آنقدر عمیق و ریشه دار هستند که وقتی برای مطالعه آنها نیست و آسیب شناسی خود نیز دچار آسیب می گردد و باید بلافاصله به دنبال راهی باشد .

در واقع مرزی بین آسیب شناسی و آسیب درمانی نیست و بدان می ماند که شخص در میان سیل و یا زلزله قصد مطالعه حوادث و بلاهای طبیعی را داشته باشد و این همان چیزی است که امروزه در ایران با آن برخورد میکنیم. متاسفانه هنگام آسیب شناسی موسیقی و کلا فرهنگ و هنر در ایران انسان با چالشی مواجه می شود که در آن فرقی بین موسیقی و رانندگی و یا اوضاع سیاسی و اقتصادی نمی یابد و آنقدر مسئله بحرانی جلوه می کند که آدم می گوید کاری نمی توان یا نباید کرد، نباید از این رو که درمان یک آسیب در جامعه آسیب دیده توازن جامعه را به هم می زند و در واقع جامعه به بیماری خود پی می برد و اوضاع بدتر می شود. لذا باید همه چیز با هم بهبود یابد (معجزه) و یا صبر کرد تا تاریخ تکرار شود. (اگر درست باشد و بشود). تصور کنید در جامعه کنونی ما که به خوبی آنرا می شناسیم ناگهان ایران ایر همان سرویسی را که لوفتانزا می دهد ارائه کند، چه اتفاقی می افتد؟ و یا در ادارات واقعا کسی رشوه نگیرد؟! چرخ کار و زندگی متوقف خواهد شد! و توقع مردم در همه سطوح بالا می رود. آسیب ها چون غده سرطانی به تدریج رشد کرده اند و باید به تدریج و با هماهنگی با دیگر اعضای آسیب دیده درمان شوند.

نکته دیگر اینکه مسئول این آسیب ها چه کسانی هستند؟ آیا دولت؟ مردم؟ دولتهای خارجی؟ آیا این آسیب ها یک روند طبیعی از یک جامعه پیر می باشد؟ آیا جامعه بشری ذاتا آسیب پذیر می باشد؟ آیا فرهنگ محصول درمان آسیب های قبلی است و با در مان آسیب ها به فرهنگی جدید می رسیم؟

اکنون با چشم اندازی از موارد بالا به موسیقی در ایران می نگریم . البته این نگرش پیشنهادی برای درمان آسیب های موسیقی نیست، بلکه یک روایت و یا بخشی از تاریخ موسیقی ایران است .

در جامعه گذشته ایران تثلیثی حکم فرما بوده است که در هر دوره یک ضلع آن بر دیگری چیره گشته است و این عدم توازن سر منشا بسیاری از آسیب های کنونی می باشد . مثلث دولت، مذهب، ملت.

در تاریخ ایران همواره بین دولت حاکم ، ملت و باورهای مذهبی تعارضاتی حکمفرما بوده است که هر یک از این سه باعث عدم کارایی یک دیگر گردیده اند . هر کدام از این سه در جامعه باید جایگاه خاص خود را داشته باشند و از امکانات یکدیگر برای تکامل جامعه سود جویند. دولت خواستگاه قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی است. ملت خواستگاه فرهنگ و امور اجتماعی است . شرع و یا هر نوع باور مذهبی و یا غیر مذهبی منشاء و وحدت و توازن و آرامش در جامعه می باشد . در ایران ملت همواره در بین کشمکش دولت و مذهب در طول قرون گذشته قرار داشته است. لذا آنچه در این میان از ملت آسیب دیده فرهنگ و هنر بوده است که در واقع روح یک ملت است سواى هر باور مذهبی و یا غیر مذهبی. تنازع دولت و شرع در انقلاب ایران با حل شدن دولت در شرع و باور مذهبی و به عبارتی حکومت مذهبی از بین رفته است. از اینرو پس از انقلاب اخیر آن تثلیث به ثنویت مبدل شده است . حال جامعه ایران از دو رکن تشکیل گردیده است، ملت و دولت مذهبی .

دولت مذهبی باید در دو نقش ظاهر شود، یکی نقش دولتی سیاسی و نظامی که جنگ هشت ساله را پشت سر بگذارد و دیگر برای ایجاد وحدت و توازن در جامعه نقش مذهبی خود را ایفا کند چرا که اصولاً بقای یک دولت مذهبی به باور مذهبی مردم وابسته است، تعبیری از "میزان مردم است!" .

دولت مرتجع با تکیه بر برخی باور های غلط و نتیجه تفسیر های کهنه از اعتقاداتی که عمرشان بیش از خود مذهب می بود به جای درمان آسیب های فرهنگی ملت به حذف و نادیده گرفتن سراسر آن آسیبها مبادرت کرد. در واقع دولت نه تنها خود را موظف به درمان آسیب های فرهنگی ملت که نتیجه همه تنازعات مثلثی بود نکرد بلکه آن آسیب ها را جزئی از پیروزی خود در معادلات گذشته قلمداد کرد تا قدری بار خود را سبک تر کند. البته عمده دلیل آن شاید محصول جریانی بود که در گذشته دولت شاهنشاهی خود را به فرهنگ ملت نزدیک می کرد و شرع و مذهب خود را به باور های ملت. در نتیجه فرهنگ از نظر دولت مشروع اوایل انقلاب چیزی متعلق به دولت های به اصطلاح طاغوتی قلمداد می گردید نه چیزی متعلق به ملت .

در نتیجه فرهنگ و هنر و هر آنچه از ملت آسیب دیده بود یا به حال خود باقی گذاشته شد و یا کلا حذف شد . امروزه هنگام رانندگی در خیابان می بینید که این ملت چگونه برای بقا تلاش می کند و چگونه با از جان گذشتگی اعتراض میکند، فرهنگ رانندگی و ترافیک آینه اوضاع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ماست. در واقع در حال حاضر نه دولت آسیبی دارد نه مذهب و ملاها ناراضی هستند، بلکه این ملت است که دیوانه وار با آسیب هایش به خود می پیچد و به دولت اعتراض می کند که تو ایرادی داری، اما این ایراد بیماری خود ملت است که دولت مردان و همه کار مندان دولت هم را شامل میشود چرا که لاجرم آنها مردمان این ملت اند. ملت محروم از فرهنگ و هنر، ملیت خود را از دست میدهد و یا باید به گذشته دور دلخوش کند و

"پستانک سوابق تاریخی" را میک بزند و یا مذهب را جایگزین همه چیز کند. که البته دولت مشروع به سوابق تاریخی هم رحم نکرده است و هر کجا بتواند پستانک را تلخ میکند.

اکنون به شکل کاملا واضح به سراغ موسیقی می رویم آن تیغ برنده یک ملت که قبل از هر چیزی کند میشود و آسیب می بیند . پس از انقلاب موسیقی که یکی از ابزارهای فرهنگی دولت سابق برای ارتباط با ملت بود و به عبارتی صفت طاغوتی را درون خود به پدک می کشید و به نوعی نشانی از تجمل و ولخرجی بود، به همراه دولت مغلوب از صفحه روزگار حذف شد . سازها شکسته و نوازندگان مصدوم شدند و یا ترک شغل و یا ترک وطن کرده و به ملتی دیگر پناه بر دند .

اما دولت جدید بلا فاصله نیاز خود را به این ابزار برنده حس کرد و مجبور به پذیرش آن شد. اما باید تبصره ای گذاشته می شد تا توجه تفاوت کار برد موسیقی دولت قبلی و فعلی را می کرد . لذا هنر مورد ارزیابی سیاسی قرار گرفت و بخشی هایی از آن که قبلا به درد خورده بود انتخاب شده و هنر موسیقی با نام سرود و آهنگ های انقلابی پذیرفته شد تا آنجا که انجمن موسیقی نیز با نام دقیق انجمن سرود و آهنگ های انقلابی ثبت گردید. در صدا و سیما و هر جا که قرار بود نام موسیقی برده شود نام جدید استفاده میشد گویی که قرار است هر سال چند انقلاب صورت گیرد و مدام باید سرود انقلابی ساخته شود.

اولین آسیب در اینجا رخ داد و در واقع باید گفت حذف موسیقی آسیبی برای موسیقی نبود و چه خوب بود که موسیقی پس از از انقلاب هرگز اجازه حضور نیافته بود بلکه آسیب آن با بازگشت دستوری آن آغاز شد.

ریشه بسیاری از مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ما به همین جا بر می گردد که دولت ابتدا بسیاری چیزها را ممنوع گرداند اما سپس با مشاهده نیاز جامعه به شکل دستوری و امری و تبصره ای قسمتی از آن را به مردم بازگرداند و تا امروز این رویه متداول است.. در واقع تنازعی بین جریان نیازهای واقعی جامعه و ملت با پاسخ به آن نیاز ها حکم فرماست و گویی این ملت همیشه تشنه بدیهیات یک جامعه قرار دارد و اگر قطره آبی هست باید از تصفیه خانه فقها گذشته باشد.

موسیقی در یک بخش عمده بازگشت. تلویزیون معطوف جنگ. ملتی که در حال جنگ بود بیش از هر چیز به موسیقی نیاز داشت تا زیبایی شناسی جنگش هم کامل شود! که البته یک تبصره کودکانه به موسیقی افزوده گردید تا به نوازنده صدمه ای وارد نشود، لذا همه گناه موسیقی را گردن ساز انداختند تا نوازنده را تبرئه کنند و این چنین تلویزیون از نشان دادن ساز تابه امروز خود داری کرده است .

مردم هم آنچه از تلویزیون می شنوند احتمالا منشاء سازی ندارد و جزئی از تصویر گل آفتاب گردان می باشد . البته زن را که کلا در همه امور اجتماعی از صحنه بیرون رانند و نیزی به یاد آوری نیست که زنان حق نوازندگی هم نداشتند.

موسیقی سنتی و کلاسیک بسان لقمه در گلو گیر کرده تا به امروز در چالش بقاء قرار دارند. از همان روزهای بازگشت موسیقی که در واقع از جعبه جادویی صورت می گرفت همه نوع موسیقی در خدمت تصویر و یا خبر قرار داشت و قرار نبود موسیقی به عنوان هنری شاخص مورد ارزیابی قرار گیرد. در خارج از تلویزیون که در قانون اسامی منشایی مذهبی و شرعی دارد یک

دستگاه دولتی به نام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی متولی امور موسیقی بود. همانطور که از نامش پیدا است در واقع این بازگشت تبصره دار وزارت فرهنگ و هنر سابق است. به زعم اینکه فرهنگ چیزی مربوط به دولت سابق و طاغوت بوده است نه ملت و حالا باید باور اسلامی در آن دمیده شود، چیزی که موضوعیت واقعی نداشته و ندارد. فرهنگ و مذهب دو جزئی از جامعه هستند و نمی توان یکی را در دیگری دمید و اصلا این کار لازم نیست. اگر چه فرهنگ و مذهب از یکدیگر متاثر میگردند اما جایگزین هم نمیشوند. نکته جالب این است که شعار معروف دین از سیاست جداست وحدت شرع و دولت را نقد میکند اما کسی تا به حال به این نکته نیاند پشیده است که شاید دولت و شرع با هم کنار بیایند اما ملت برای بقاء هم به فرهنگ و هنر نیاز دارد هم به باورهای مذهبی. به عبارتی ملت بی ملیت و تنها با باور مذهبی هویت خویش را از دست داده و کم کم باور مذهبی هم سست میگردد و تزویر جای همه چیز را میگیرد. همین مشکلی که در ایران ما آن را احساس میکنیم.

نام گذاری وزارت فرهنگ و هنر نشان از تلقی این چنین از فرهنگ میباشد و در صورت تعمیم این تلقی با اسامی چون وزارت علوم و صنایع اسلامی، تربیت بدنی اسلامی، وزارت کار اسلامی، وزارت نفت اسلامی، اداره راهنمایی و رانندگی اسلامی بر میخوریم !!! اگر این ها موضوعیت ندارند پس آن هم ندارد و نتیجه امروز این تلقی از فرهنگ دستوری این است که هر چه ایراد در فرهنگ رخ دهد یا انکار میشود و یا گردن این و آن انداخته میشود که البته اختراع واژه تهاجم فرهنگی گویای این موضوع می باشد.

این تلقی از فرهنگ باعث بروز پیش فرض هایی در مقابله با موسیقی گردید چرا که مذهبی بودن موسیقی باید موسیقی را به موضوع بحث فقها تبدیل کند. اگر قرار نبود موسیقی مشروع داشته باشیم و فقط موسیقی خالی بخواهیم آنگاه این همه سوء تفاهم و مشکل ایجاد نمی شد. اما وقتی موسیقی مشروع دستور داده شد علما و فقها مذهبی به اجبار باید نظری می دادند که البته نظر به ارتجاع که ابزار پیشرفتشان است مجبور به تایید نظرات گذشتگان گردیدند، گذشتگانی که خود نیز همین راه را رفته اند.

از این رو نیاز واقعی جامعه پاسخی عقیم دریافت کرد. مثالی جالب وجود دارد، وقتی خمینی شطرنج را دوباره به جامعه باز گرداند تبصره ای جزء یک نصیحت منطقی نکرد که نباید با آن قمار کرد که البته توجیه ممنوعیت آن در سالهای اولیه بود و ضمنا گرفتن و باز گرداندن یک حق طبیعی به معنی تحکیم قدرت یک دیکتاتور نیز میتواند قلمداد شود. اما در موسیقی این به آن می ماند که خمینی می گفت شطرنج آزاد است اما اسب و قلعه ممنوع، وزیر ضربه در حرکت نکند و فیل را شتر بنامید! باور کنید این اتفاق مضحک در موسیقی افتاده است.

البته امروز دنبال تغییر نام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیستیم چرا که جامعه به مرور زمان نامش را تغییر داده است و به آن به شکل محافظه کارانه ای ارشاد می گوید. یعنی نه فرهنگی و نه مذهبی. نه خواجه ای آمد و نه خواجه ای رفت! و در واقع در ارشاد واقعا نه کار فرهنگی شده است نه کار مذهبی. تنها شما را ارشاد می کنند که از این اتاق به کدام اتاق بروید.

به همین دلیل است که بسیاری سازمانها و ادارات دیگر شکل گرفتند و بوجه خرج کردند که کارهای ارشاد را انجام دهند. حوزه هنری، مرکز هنرهای اسلامی، بنیاد نیوران و شهر کتاب... همه و همه به دلیل تلقی غلط از یک موضوع بدیهی و گرنه لازم نبود این همه موسسه و سازمان با بوجه های سرسام آور کار یک وزارت خانه را که می تواند در آمد را نیز باشد را انجام دهند و البته متاسفانه ارشاد اکنون که من این متون را می نویسم هنوز پس از سه دهه در گیر چگونگی استخدام و پرداخت حقوق نوازندگان ارکستر سنفونیک تهران است که خود یکی از فجایع هنری قرن است، گرسنگی دادن و بلا تکلیف نگه داشتن هنرمندانی که اگر آزاد بودند و این گونه به کفش کهنه در بیابان دلخوش نکرده بودند تا کنون با پای برهنه از بیابان عبور کرده بودند و البته هر کجا دولت مواخذه شود، کسانی به اسم نوازنده و موسیقیدان هستند که گناه را گردنشان بیاندازند!

ارشاد همواره مشکلات را از چشم صدا و سیما می بیند که البته اگر به خوبی فکر کنیم در می یابیم که صدا و سیما تنها سازمانی است که رسالتش را به درستی انجام داده و سیاست هایش با نتایجش منطبق است و به عبارتی کارش را درست انجام می دهد، به خوبی فرهنگ را نابود میکند و مذهب را میدمد! و شاید دلیل آن وحدت عملی دولت مذهبی و مذهب است که مشابه این وحدت بین ملت و دولت ملی (وجه دیگر دولت) که لازمه کار ارشاد است وجود ندارد و یک جای کار میلنگد.

به موسیقی برمیگردیم. دولت در گیر در جنگ مشکلی جزء جنگ نداشت و ملت نیز هر مشکل را از چشم جنگ میدید و توقعی نداشت. از این رو میبینیم که در آن دوران اوضاع اجتماعی و فرهنگی مشکلی خاص قلمداد نمیشد. البته نه اینکه مشکلی نبود، بلکه مشکل جدی گرفته نمیشد. حتی اوضاع اقتصادی نیز بسیار بهتر از امروز بود.

اما پس از جنگ مشکلات به مرور قد علم کردند و نمود یافتند. جامعه پس از یک جنگ فرسایشی به آرامش و رفاه نسبی نیاز داشت و موسیقی که در حالت غیر روشنفکرانه اش از نظر یک جامعه شناس ابزار سرگرمی و رفاه قلمداد میشود دوباره بررسی گردید. موسیقی آزاد شد. این بار تبصره ای ذکر نشد اما آنقدر موسیقی خسته بود که تبصره ای نیاز نداشت. مثل یک اسیر جنگی از اردوگاه کار اجباری آزاد گردید. چند سالی این موجود خسته گیج و منگ بود تا خود را دریابد. جامعه جنگ را فراموش کرد و دیگر تره هم برای آن خرد نمیکرد. موسیقی باید کاری میکرد. جعبه جادویی پیشگام ارائه مشکلات برای حل و فصل در وزارت خانه های مختلف دوباره حاضر شد. البته این بار مسائل تجاری موسیقی نیز مد نظر بودند.

جامعه ای که جوانهایش محرومیت های بسیاری از لحاظ جسمی و اجتماعی و اقتصادی داشتند باید قدری تخلیه میگردیدند. این بار موسیقی باید به تمام نیازها پاسخ میداد. نیاز سرگرمی، عاطفی، جنسی، اقتصادی، ... تلوزیون جرقه را زد و آنچه تا دیروز در دور دست ها تولید میشد یکباره در داخل اجازه ظهور یافت. موسیقی پاپ قهرمان شد. موسیقی کلاسیک و سنتی که اصلا موضوعیت نداشتند. چرا که ابزار پاسخ به آن همه مشکلات یکجا و یکروزه نیستند و بزرگترین تهدید آنها این است که انسان را به فکر وادارند.

ارشاد باید این موج ایجاد شده در تلوزیون را به ساحل میرساند. از این جا به بعد داستان غم انگیز است و نشان از سیاست یک بار مصرف نگرستن ابزار های دولت در جامعه است. برای دولت اهمیتی نداشت که این موج پس از برخورد به ساحل یک سونامی باشد و یا یک موج کوچک . اهمیتی نداشت که با این موج موج سواری هم بتوان کرد و در این صورت چه کسانی موج سوار باشند. تنها یک پاسخ عجولانه به یک نیاز بزرگ و جدی که تنها مثل یک مسکن عمل میکرد و پس از آن هر چه بادا باد.

مشکل از اینجا آغاز شد که موسیقی پاپ را از آخر به اول و درست برعکس همه دنیا وارد جامعه کردند که شاید دلیل آن از دست ندادن پتانسیل تجاری آن برای شروع بود. در همه جای دنیا موسیقی پاپ موسیقی مردم است و این مردم هستند که راجع به آن قضاوت میکنند و به آن اجازه تولد داده و یا آن را رد میکنند. ابتدا یک گروه کوچک تشکیل میگردد. تعدادی نوازنده و یک خواننده دوستانه دور هم جمع میشوند. اساس موسیقی پاپ از باند و یا گروه شکل میگیرد. سپس این گروه کوچک با اجرای صحنه ای در کنار خیابان، دیسکوها و کاباره ها، رستورانها و هتل ها و سالن های کوچک کارش را آغاز میکند. مردم کار آنها را ارزیابی میکنند و به عبارتی آنها کم کم طرفدار پیدا میکنند. البته ممکن است مردم از کار آنها خوششان نیاید و این گروه منحل شده و یا سبک خود را تغییر دهد. به هر حال پس از مدتی که یکی دو سه سال به طول میانجامد این گروه که حالا در شهر خود معروف گشته با کمک اسپانسرها و مدیریت منیجرش اقدام به برگزاری کنسرت رسمی و تور موسیقی در شهر های مختلف میکند. شو های تلوزیونی و رادیویی و بسیاری از دیگر برنامه ها نیز به اعتبار و شهرت آنها کمک میکند. حالا این گروه آنقدر پیش مردم محبوبیت کسب کرده است که به خود اجازه میدهد موسیقیش را ماندگار کرده و به میلیونها نفر ارائه کند و به آرزویش برسد. کاست و یا سی دی آخرین مرحله و بالاترین کاریست که یک گروه پاپ شاید موفق شود آنرا انجام دهد. در واقع سرمایه گذاری نمی یابید که حاضر باشد روی انتشار آلبوم گروهی سرمایه گذاری کند که همه این مراحل را طی نکرده باشد. اما داستان در ایران برعکس است. آلبوم اولین چیزیست که یک خواننده به سراغش میرود و گروه و کنسرت آخرین آن!! نتیجه را حدس بزنید، پنجاه میلیون نفر باید کار یک آماتور را ارزیابی کنند تا اجازه یابد برای پانصد نفر کنسرت دهد!!!

ارشاد برای منطقی جلوه دادن این جریان اساسا غلط و ضمنا کنترل مافیایی بازار موسیقی وارد عمل شد و صدور مجوز کاست را فیلتر کرد. مجوز صدا، مجوز شعر و موسیقی ابزارهایی بودند که ارشاد با آنها به قلع و قمع موسیقی پاپ پرداخت. هنر حتی در نازل ترین سطوح آن باید آزاد گذاشته شود تا خود را بیابد. ارزیابی اثری هنری به منظور صدور مجوز برای بقاء و یا نابودی رسم حکومت های کمونیستی شوروی سابق و چین بوده است و مثل این است که کسی پیش از تولد جنینی راجع به سرنوشت او تصمیم بگیرد و بگوید این جنین در آینده فرد خوبیست و این یکی بد. موسیقی به ویژه موسیقی پاپ هیچ معیار و میزانی الا مردم ندارد (میزان مردم است!). حال نکته اینجاست که این مردم برای ارزیابی موسیقی پاپ از آنچه هست کمک میگیرند. یعنی ارزیابی نتیجه تاثیرات متوالی آثار مختلف است. اگر در جامعه ای موسیقی راه خود را به درستی ببیماید مسلما سلیقه مردم ارتقاء میابد و پس از مدتی مردم به کار خوب توجه میکنند و از کار بد استقبال نمیکنند. اما وقتی خوب و بدی کارها دستوری باشد و در

واقع آنچه مجوز دارد پس خوب است و آنچه مجوز نگرفته بد، سلیقه ملیونها نفر در گرو سلیقه چند نفر خواهد بود. جالب اینجاست که یکی از معیارهای مردم در ارزیابی آثار هنری صدا و سیما بوده است. یعنی هرچه تلوزیون تایید کند با کیفیت و غیر از آن بی کیفیت است. تلوزیون هم که سرتاسر شوراهای مختلفی دارد برای فیلتر و سانسور هنر و خبر. در تلوزیون فرقی بین خبر سیاسی و موسیقی نیست و باید سانسور اتفاق بیافتد. باور کنید اگر آثار بتهوون را هم به شورای عالی موسیقی صدا و سیما ببرید از هارمونی آن ایراد میگیرند و میگویند این قسمتها را عوض کنید. اصلا ایشان نمیفهمند که هنر ذاتا ارزشش به بکر بودنش است و نقد یک اثر هنری باعث تغییر آن نمیشود. اگر این حضرات در شوراها به عالم ملکوت و الهامات و وحی متصل هستند و معیارهای ذاتی زیبا شناسی را برای بشریت تعیین میکنند پس دیگر چرا در شورا معطل ساعتی ده هزار تومان نشسته، ارزیاب هستند، خود بروند و همه آثار را یکجا تولید کنند تا بار قافله بشریت را سبکتر کنند!! جالب اینجاست که ایشان کار خودشان را هم در شوراها ارزیابی میکنند و هرگز هم ایرادی در آنها وجود ندارد، که البته غیر از این هم نباید باشد.

به ارشاد باز میگردیم، مجوز شعرو صدا و موسیقی. شعر باید مجوز داشته باشد. به عبارتی شعر بودن شعر باید تعیین شود. نتیجه اینکه اگر شاعری سلیقه شورا را فهمید دیگر میشود کارخانه شعر. سلیقه شورا چیست؟ از انبوه اشعار مزخرفی که هر روز سروده میشود پیداست. شاعر سوراخ دعا را میابد و چشم بسته میسراید. این نتیجه کار دستوری و سانسور هنر است.

در مورد مجوز صدا داستان بسیار کودکانه است. عده ای باید به یک نفر بگویند تو صدایت خوب است یا بد، چیزی که خواننده خودش بهتر از همه آن را میداند. کافیس در حمام خانه اش بخواند تا مادرش نظر دهد. اما اگر شورا بگوید صدایت خوب است، حتی اگر بد هم باشد خوب میشود. شورا گویی مراد میدهد و معجزه میکند. بدین ترتیب نظر مردم در موفقیت خواننده بد صدا تاثیری ندارد بلکه هرچه شورا بگوید همان است. خواننده ای که باید در رستوران بخواند همان کاستی را میدهد که یک خواننده حرفه ای با سالها تجربه. به هر حال پس از چند سال، مجوز صدا از پروسه کاست حذف شد اما این نوش داروی بعد از مرگ سهراب بود. در مورد مجوز موسیقی و تنظیم آهنگ نیز داستان به همین منوال بوده است.

نتیجه کل ماجرا رشد اقتصادی عده ای سرمایه گذار است که یا به سلیقه شوراها رفتار کرده اند یا به یمن پول سلیقه شان را به شورا ها تحمیل کرده اند، جایی که مردم نظری ندارند و سرنوشت شهرت و محبوبیت خواننده پول ساز را مجوزها تعیین میکند، انگلهایی پیدا میشوند که فرهنگ بیمار جامعه را به بازی میگیرند و به مشکلات هزاران بار دامن میزنند. اکنون مشکل این است که اگر حتی ارشاد بخواهد موسیقی پاپ جریان طبیعی خود را طی کند، این جریان به پارکین منتهی میشود. کافیس شما به چند شرکت انتشاراتی کاست سری بزنید و با مدیران آنها گپی بزنید، میبینید که فرهنگ مردم به دست چه کسانی افتاده است. با عذر خواهی از اشخاصی که در این میان استثنا هستند باید بگویم این مدیران فرهنگی مافیایی بیشتر بردر کارگری در معادن و یا سرایداری در کارخانه هامیخورند نه مدیریت موسیقی.

در واقع ارشاد همه نظارتش را متوجه موسیقی کرد و هیچ توجهی به صلاحیت این شرکتها نکرده است. به نظر من هرگز لازم نیست نگران موسیقی از هر سبک چه از لحاظ هنری و فنی و چه از لحاظ مصالح سیاسی و اجتماعی باشیم اگر مدیران بخش خصوصی که در این میان نقش دینفع اقتصادی را بازی میکنند به اصطلاح آدم حساسی باشند. اگر ارشاد آنچه حساسیت داشت را در این جا اعمال میکرد حتی در بدترین شرایط هنری و فرهنگی، باز جامعه خودش را بالا میکشید. همین مشکل را در آموزشگاههای موسیقی میبینیم. دغدغه ارشاد تنها این است که مبادا پسری به دختری درس دهد! در واقع ارشاد نگران بدیهی ترین اتفاقی است که روزانه و شبانه ملیون ها بار در همه جا تکرار میشود و آب از آب تکان نمیخورد، اما وقتی این مسئله به ارشاد میرسد گویی کارمندان ارشاد همه خواجهگان حرمسرا هستند بغرنج میشود. دیگر اینکه موسیقی چه سرنوشتی دارد اصلا اهمیت پیدا نمیکند.

به یاد دارم که سال 1383 در شیراز مدیر ارشاد دستور تفکیک جنسی کلاسهای آموزش موسیقی را بر اساس روز زوج و فرد داده بود، و ضمنا بنا بود که مردان اجازه تدریس به دختران را نداشته باشند، با او گفته شد که این کار عملی نیست و باعث میشود که معلمها شاگردانشان را به خانه برده و تدریس خصوصی کنند و آموزشگاهها تعطیل خواهند شد. ضمنا در خانه دیگر هیچ نظارتی نمیتوان کرد و آنچه شما نگرانش هستید در خانه سریع تر اتفاق می افتد! او در پاسخ گفته بود، دیگر گناهی گردن من نیست و آن دنیا من جوابگویش نیستم!!

در مورد موسیقی سنتی و کلاسیک اصلا اتفاق خاصی نیفتاده است. از کنسرت هایی که استاد شجریان و دیگران هر ماه در شهر های مختلف ایران برگزار میکنند میتوان اوضاع موسیقی سنتی را دریافت. موسیقی سنتی متأسفانه هیچ کاربردی برای دولت ندارد و شاید این جای خوشبختی باشد که بار و مسئولیت آنرا هنرمندان شخصا به دوش میکشند. در این شرایط اکثر هنرمندان موسیقی سنتی آنرا در پستوی خانه شان نگهداری میکنند تا آسیبی بیش از این نبینند و این امن ترین جا برای هنر در شرایط فعلیست.

موسیقی کلاسیک هرگز در ایران نبوده است که آسیبی ببیند. در گذشته که همه نوازنده ها خارجی بوده اند، آثار اجرایی هم خارجی. اکنون معضل موسیقی کلاسیک در امکان اجرا و بقاء ارکستر ها میباشد. خوشبختانه در بخش خلق آثار روند طبیعی به نظر میرسد. شاید در این بخش که به تخصص بالایی نیاز میباشد نه کسی بتواند دستوری دهد نه کسی باشد که اطاعت کند. تنها معبود افرادی هستند که دستشان از کار آزاد کوتاه است و به اسم هر چه سفارش بگیرند سمفونی می نویسند و با بتهوون مسابقه میدهند، البته مخارجشان بسیار بالاست و ضمنا اکثرا مقیم ایران هم نیستند. ایشان هم اخلاق شتر مرغ را دارند و هم صفت کبک! اما نمیدانند که نه باری است و نه برفی مانده!

در بخش اجرا و کنسرت ما چیزی نداشته ایم که از دست بدهیم و لذا آسیبی وجود ندارد. بلکه فقر حکم فرماست. فقر امکانات و شرایط فرهنگی و اجتماعی. هنوز نوازنده ای نمیابید که قبلا سولیسیت بوده است و حالا راننده تاکسی بلکه این اتفاق، نوازندگی و

رانندگی تاکسی همزمان بوده اند و لذا کسی چیزی به دست نیاورده است که از دست بدهد. در اینجا واژه فقر مناسب تر و گویا تر از آسیب و اشکال میباشد. ضمناً در بخش کلاسیک و سنتی که اصلاً پول ساز نیستند از سرمایه گذارهای خالتور موآب هم خبری نیست و اگر کسی هم کاری میکند از علاقه معطوف به شهرتش است وگرنه موسیقی سنتی و کلاسیک جایی برای آسیب و یا بهبود ندارد و شاید این جای خوشبختی باشد.

با سپاس
آرش اعلایی
85/8/15

arasha33@gmail.com